

همایش بین المللی آموزش و جهانی شدن

مرکز ملی مطالعات جهانی شدن

11 مهر 91

آموزش علوم اجتماعی در عصر جهانی شدن

نوح منوری

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

monavvary@ut.ac.ir

چکیده

در این مقاله ضمن مروری جزئی بر مفهوم جهانی شدن، به تأثیر جهانی شدن بر علوم اجتماعی و به طور خاص جامعه‌شناسی پرداخته می‌شود. تأثیری که در فرآیند آموزش این علوم باید مورد توجه قرار بگیرد.

جهانی شدن و پیامدهای آن نه تنها موضوع تازه‌ای برای مطالعه‌ی جامعه‌شناسان به شمار می‌رود بلکه دوره‌ی کیفی جدیدی به شمار می‌رود که بازنگری اساسی در مفاهیم نظری، چهارچوب مفهومی، روش‌شناسی علوم اجتماعی را موجب می‌شود. همچنین رشد تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی و ایجاد روابط جامعه‌شناسان در سطح بین‌المللی و به وجود آمدن سازمان‌های جهانی تحقیقاتی و گسترش تحقیقات بین رشته‌ای از ابعاد دیگر تأثیر جهانی شدن بر علوم اجتماعی است. به این ترتیب لازم است که در آموزش این علوم به این امور توجه شود. آموزش علوم اجتماعی باید با طرح موضوعات متناسب با جهان در حال جهانی شدن همراه باشد. نیاز است تا مفاهیم و نظریه‌های تازه‌ای ایجاد شود چرا که مفاهیم پیشین توان فهم واقعیات نوظهور جهانی و پدیده جهانی شدن را ندارد و باعث تقلیل‌گرایی در تحلیل مسائل اجتماعی می‌شود. آموزش‌های میان رشته‌ای برای مطالعه جهانی شدن از اهمیت زیادی برخوردار است. همچنین در آموزش باید به طور عمده از ارتباطات جهانی برای به اشتراک گذاشتن تجربیات و همچنین گسترش تحقیقات منطقه‌ای و بین‌المللی استفاده شود.

کلمات کلیدی: جهانی شدن، آموزش، جامعه‌شناسی، علوم اجتماعی، جهان‌گرایی

به بیان مارتین آلبرو¹ (1380)، در پایان دهه هشتاد و آغاز دهه نود، عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم صاحب زبانی خاص شد. کلمه‌ی جهانی² و همه‌ی صورت‌های مختلفش از جمله جهانی‌شدن³ (جهانی‌سازی یا یکپارچگی جهان)، جهان‌گرایی⁴، جهان‌شمولی⁵ بیش از هر زمان دیگری در نوشته‌ها به کار می‌رود. این کلمات و مفاهیم نشان‌دهنده دگرگونی‌هایی هستند که ویژگی متمایز دوره‌ی ما هستند. اینها عناوینی برای فرآیندها، سبک‌ها، چشم‌اندازها، نیروها، علایق و ارزش‌های جدید هستند. اصطلاح جهانی، در عناوین کتاب‌ها، روزنامه‌ها، آگهی‌ها، بیانات تبلیغی، در همه جا به کار می‌رود.

جهانی‌شدن فرآیندی است که همه‌ی ما در هر طبقه و موقعیت و جامعه‌ای که باشیم در متن آن قرار داریم. علوم اجتماعی که به کار مطالعه‌ی جهان یا جهان‌های انسان‌ها می‌پردازد، نمی‌تواند نسبت به این امر بی‌تفاوت باشد. درک ما از دنیا، مستقیماً به این مربوط است که ما چگونه روابطمان را با دیگران تنظیم می‌کنیم، چگونه تولید و مصرف می‌کنیم، چگونه خودمان آگاهی خودمان را شکل می‌دهیم و چگونه بر محیط اطراف تأثیر می‌گذاریم. به این ترتیب است که چارچوب‌های دانش بر اساس زمینه‌های اجتماعی و تاریخی دگرگون می‌شود. به همین ترتیب چگونگی تأثیر جهانی‌شدن بر الگوهای دانش اهمیت دارد.

سؤال این است که تأثیرات جهانی‌شدن بر روی جامعه‌شناسی چیست؟ جهانی‌شدن و آثار آن در وهله‌ی اول به صورت یک موضوع تازه برای علوم اجتماعی در آمده است. به این ترتیب جهانی‌شدن فرصتی برای مطالعات تازه است. اما این تنها تأثیر جهانی‌شدن بر جامعه‌شناسی و به طور کلی علوم اجتماعی نیست. به گفته‌ی عاملی (1383: 2) جهانی‌شدن آثار متفاوتی را بر بسیاری از مفاهیم و مطالعات دوره مدرنیته، مثل مفهوم جامعه، فرهنگ، مذهب، روشنگری، روشنفکری، طبقه اجتماعی، قشربندی اجتماعی، تفاوت‌های نسلی، فاصله اجتماعی، تقسیم‌بندی و تیپ‌بندی‌های هویتی و حوزه‌های مختلف نظریه‌های اجتماعی به دنبال داشته است. مارتینز⁶ (1383: 194) می‌گوید:

«پژوهشگران جهانی‌شدن می‌پذیرند که جهانی‌شدن مستلزم آن است که به شکلی تازه بر روی فاصله‌های زمانی، مکانی و فرهنگی پل زده شود؛ این فرآیندها را انقلاب‌هایی هدایت می‌کنند که در تکنولوژی‌های حمل و نقل و ارتباطات و بین‌المللی شدن سرمایه رخ داده است. مفاهیم نظام جهانی، نظام پسا صنعتی، جامعه‌ی اطلاعاتی، و نظم نوین جهانی، همه و همه منعکس‌کننده‌ی تلاش دانشوران هستند که در صدد مشخص کردن و فهمیدن تغییرات محلی و جهانی معاصرند».

جهانی‌شدن منجر به دید متفاوت و گسترده‌تر از موضوعات پیشین، رسیدن به روش‌های تحقیق تازه و تضعیف مبانی نظری جافتاده در جامعه‌شناسی می‌شود. جامعه‌شناسان می‌دانند که دیگر نمی‌توان پدیده‌ها را فقط با ارجاع عوامل داخلی یک جامعه ملی تبیین کرد و در این راه باید به تأثیر متقابل عواملی درونی و برون‌ی توجه کرد. برای مثال آنچنان که حافظیان (1381: 221) می‌گویند در زمینه‌ی قشربندی اجتماعی، ما با یک طبقه بین‌المللی، کارمندان و مدیران شرکت‌های بین‌المللی، وکلا و ورزشکاران بین‌المللی که با هم به تعامل می‌پردازند، با هم ازدواج می‌کنند و فرزندان خود را به مدارس بین‌المللی می‌فرستند، روبرو هستیم که به اندازه کافی در مطالعه نظام‌های ملی قشربندی اجتماعی مورد توجه قرار نمی‌گیرند. این مسئله تنها به عنوان بخشی از نظام اجتماعی جهان قابل درک است.

¹ Martin Albrow

² Global

³ Globalization

⁴ Globalism

⁵ Globality

⁶ Roben O. Martinez

از نظر هستی‌شناسی، جهانی‌شدن برداشت متفاوتی از دنیا را رایج ساخته است و از نظر روش‌شناسی، فوق‌قلمروگرایی جانشین قلمروگرایی می‌شود و زمینه‌های جدید برای پژوهش ایجاد می‌کند. جدا از شرایط ساختاری و نهادی، از نظر فرهنگی با تعریفی که رابرتسون¹ از جهانی‌شدن دارد به یک بعد آن که آگاهی باشد تاکید زیادی می‌شود. به این ترتیب فرهنگی جهان‌گستر وجود دارد که مردم در آن فرهنگ به مسائل جهانی واکنش نشان می‌دهند و بر حسب محصولات ارتباطات جهانی از راه رسانه‌های گروهی و بر حسب تعامل شخصی فکر می‌کنند.

گیدنز² (1387: 26) می‌گوید که اگر در فهم و درک جهانی‌شدن توفیق نیابید و بر بحث راجع به آن تسلط نداشته باشید، نمی‌توانید به طور عملی دانشمندی اجتماعی باشید که پدیده‌های پیچیده را مطالعه می‌کند. گیدنز جهانی‌شدن را به عنوان یک پدیده از مباحث اساسی علوم اجتماعی می‌داند که مورد مناقشه جدی نیز می‌باشد. او می‌کوشد که از دام تقلیل‌گرایی امور اجتماعی بگریزد و به همین دلیل است که می‌گوید اگر از من در مورد مسائل فقر، خانواده، دموکراسی، حقوق بشر، عقب‌ماندگی و غیره بپرسید، آن را در قالب بررسی پدیده‌ی جهانی‌شدن پاسخ می‌دهم. او هر آنچه را که در جامعه‌ای خاص می‌گذرد، تنها به ذات آن جامعه نسبت نمی‌دهد، بلکه آن را وابسته به کل جهان تلقی می‌کند.

چیستی جهانی‌شدن

جهانی‌شدن مفهوم کاملاً گسترده‌ای از یک دگرگونی جهانی را می‌رساند. هنوز هیچ اجماعی در خصوص چیستی جهانی‌شدن وجود ندارد. باید دقت کرد که یک تلقی مک‌لوهانی³ از تبدیل جهان به یک دهکده جهانی (از نظر گسترش ارتباطات)، مساوی با جهانی‌شدن در نظر گرفته نشود. آنچه در مفهوم جهانی‌شدن مدنظر است، ورای گسترش ارتباطات، پیدا شدن شرایط و ساختارهای اجتماعی جدید است. هلد⁴ و مک‌گرو⁵ (1382: 17) می‌گویند که جهانی‌شدن بر سطح در حال افزایش، دامنه‌ی رو به رشد و تأثیر پرشتاب، فزاینده و عمیق جریان‌ها و الگوهای فراقاره‌ای تعامل اجتماعی دلالت می‌کند. جهانی‌شدن به تغییر یا دگرگونی در سطح سازماندهی بشری اشاره دارد که جوامع دور را به یکدیگر مرتبط می‌سازد و دامنه‌ی دسترسی روابط قدرت در سراسر مناطق و قاره‌های جهان را گسترش می‌دهد. واژه‌ی جهانی‌شدن تا دهه‌ی 1960 و اوایل دهه‌ی 1970 رواج آکادمیک و گسترده‌ای نیافت. در این زمان، گسترش سریع وابستگی متقابل سیاسی و اقتصادی دولت‌های غربی، نارسایی‌های تفکر متداول درباره‌ی سیاست، اقتصاد و فرهنگ را اثبات کرد، تفکری که جدایی واضح و آشکار امور داخلی و خارجی، عرصه‌های داخلی و بین‌المللی، و امر محلی و جهانی را مسلم فرض می‌کرد. در جهانی به هم وابسته‌تر، وقایع خارجی به سرعت در داخل اثر می‌گذاشتند، و در همان حال تحولات داخلی پیامدهای خارجی داشتند.

مفهوم جهانی‌شدن ابتدا بیشتر در اقتصاد و سیاست بین‌الملل به کار گرفته شد و تقریباً معادل بود با بین‌المللی شدن⁶. اما به طوری که عاملی (1383: 18) می‌گوید «بین‌المللی شدن بیشتر ناظر به مفهومی است که از روابط رسمی بین دولت‌ها و یا نوع خاصی از روابط رسمی چندجانبه بین مؤسسات فراملی انتزاع می‌شود. در صورتی که جهانی‌شدن به روندهای فراگیر، هم در فضای خصوصی و هم در فضای عمومی اشاره دارد. به عبارتی، حوزه بین‌المللی کردن محدود و حوزه جهانی‌شدن بسیار گسترده است و همه آحاد مردم را دربر می‌گیرد. سرعت و کیفیت روابط در دوره جهانی‌شدن نیز از قدرت بیشتری نسبت به روابط بین‌المللی رسمی برخوردار است».

¹ Robertson

² Giddens

³ McLuhan

⁴ David Held

⁵ Anthony McGrew

⁶ Internationalization

رابرتسون (جامعه‌شناس مهم نظریه جهانی‌شدن)، با توجه ویژه به فرهنگ در جهانی‌شدن، این نظریه را در جامعه‌شناسی به کار گرفت؛ به طوری که جهانی‌شدن صرفاً به معنای جهانی‌شدن اقتصاد یا روابط بین‌الملل نباشد. به این ترتیب جهانی‌شدن در جامعه‌شناسی، به معنای ورود به دوره جدید زندگی اجتماعی انسان‌ها و ظهور فرهنگ ساختارهای متفاوت از قبل شناخته شد. رابرتسون (1382: 212) می‌گوید:

«جهان‌گرایی [از دیدگاه جامعه‌شناسان] اساساً شالوده‌گرا و کل‌گراست. این دیدگاه مبتنی بر این فرض است که نگرش به جهان به عنوان یک کل و به مثابه‌ی پایه تحلیل ممکن و مطلوب است؛ چندان که عملاً هر چیز از مسائل اجتماعی-فرهنگی و سیاسی را که در اکناف این کره اتفاق می‌افتد-از جمله بازنمایی هویت-می‌توان با مراجعه به دینامیسم نظام سراسری جهان توضیح داد، یا دست‌کم در ارجاع به آن تفسیر کرد».

رابرتسون (1382: 377) جهانی‌شدن را فقط به مفهوم عینیت‌افزایش هم‌پیوندی‌ها نمی‌گیرد، بلکه به ویژه بر آگاهی متمرکز می‌شود. کچویان (1387: 111) می‌گوید: «رابرتسون با تعریف جهانی‌شدن به عنوان فرآیندی که با آگاهی در جهان ربط دارد در مقابل درکی قرار گرفت که جهانی‌شدن را به معنای مک‌دونالدی‌شدن یا غلبه عام عقلانیت ابزاری غرب (توسط ریتزر¹) یا عمومیت‌یابی فرهنگ آمریکایی (توسط فوکویاما²)، غربی یا تجدیدی‌شدن در جهان (توسط گیدنز) تعریف می‌کند».

از نظر رابرتسون (1382: 163) «با گسترش بحث جهانی‌شدن در سال‌های اخیر، دو گرایش عمده در مفهوم‌بندی آن پدید آمد. از یک سو جهانی‌شدن به هم‌پیوندی‌های افزایش‌دهنده در ابعاد مختلف حیات جهانی (تا همین اواخر بیشتر اقتصادی) اشاره دارد. از سوی دیگر اصطلاح جهانی‌شدن غالباً به معنی جهانی‌شدن نهادها و اجتماعات به کار می‌رود. مفهومی که محور تقاطع این هر دو گرایش را تشکیل می‌دهد مفهوم برکنده شدن یا انفصال ساختارها و فعالیت‌های از زمینه محلی و جهانی‌شدن آنهاست». مفهوم «برکنده شدن» یا «از جاکندگی»³ در دیدگاهی که گیدنز ارائه داده است هم به چشم می‌خورد. رابرتسون نظر خود را در قالب عبارات عام‌شدن خاص و خاص‌شدن عام تشریح می‌کند که ناظر به عمومیت پیدا کردن یک فرهنگ و همچنین انطباق و جذب محلی فرهنگ‌هاست.

با توجه به تعاریف مختلفی که از جهانی‌شدن ارائه شده است، به تعبیر مارتینلی⁴ (2003: 95) می‌توان جهانی‌شدن را به این صورت مفهوم‌پردازی کرد که آن را به عنوان فرآیند چندوجهی با پیامدهای گسترده برای زندگی همه زنان و مردان در نظر بگیریم. فرآیندی که محدودیت‌ها و فرصت‌های متعددی برای افراد و اجتماعات در پی دارد. سازمان روابط اجتماعی به شدت تغییر می‌کند به طوری که روابط امتداد و وابستگی بیشتری پیدا می‌کند. جریان‌ات فرامنطقه‌ای مبادلات، فعالیت‌ها و روابط قدرت تولید می‌شود که دلالت‌های مهمی برای فرآیندهای تصمیم‌گیری در بر دارد. الگوهای تازه‌ی طبقه‌بندی، نابرابری، جذب، و طرد شکل می‌گیرد که حتی مرزهای ملی را در می‌نوردد. مسائلی جدیدی برای حاکمیت جهانی و مسئولیت‌پذیری دموکراتیک به وجود می‌آید، به طوریکه نقش دولت-ملت‌ها را در سطح جهان تغییر می‌دهد. همه این جریان‌ات منجر به پیدایش آگاهی جهان‌شمول میان کنشگران اجتماعی می‌شود که به نوبه خود سؤالات تازه‌ای را در تحقیقات ایجاد می‌کند.

جامعه‌شناسی کلاسیک، اندیشه‌های جهانی و جامعه ملی

در جامعه‌شناسی کلاسیک اصولاً مطالعات جامعه‌شناسانه به معنی تمرکز بر مسائل داخلی جوامع مدرن بوده است. اما در عین حال جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان قرن نوزدهم مثل اگوست کنت⁵، سن‌سیمون⁶، و مارکس¹ بسیاری از مسائل مهمی را که

¹ Ritzer

² Fukuyama

³ Disembedding

⁴ Martinelli

⁵ Comte

⁶ Saint Simon

جهانی‌شدن نامیده می‌شود موضوع مرکزی تحلیل (و کار سیاسی خود) قرار دادند. رابرتسون (1382: 49) می‌گوید که جامعه‌شناسان کلاسیک با تلاقی ملی‌گرایی و جهانی‌شدن مواجه شدند. در مرحله‌ی پیدایش جامعه‌شناسی همزمان هم آغاز نظریه‌پردازی درباره‌ی جهانی‌شدن و هم به دلیل دشواری‌هایی که بر سر راه آن قرار گرفت پایان نظریه‌پردازی در این زمینه را داریم. در نوشته‌های دورکیم²، وبر³، زیمل⁴ و معاصرین آنها مطالب زیادی است که به وضوح حاکی از توجه آنها به جهانی‌شدن و پیامدهای آن است اما تا آنجا که به زمان خود آنها مربوط می‌شود بخش عمده‌ی این توجه بر مسائل جامعه‌بودگی متمرکز بود (هر چند زیمل از این نظر وضع خاصی داشت). این بود که تجدد توجه زیادی را (به ویژه در نوشته‌های وبر) به خود جلب کرد.

اندیشه‌هایی در باب جهانی‌شدن که در آثار کلاسیک وجود داشت برای مثال در آثار زیمل و دورکیم قابل توجه بوده است. زیمل بشریت را یکی از اشکال چهارگانه‌ی درک و تحلیل وضعیت انسان در کنار فرهنگ، جامعه و فرد می‌دانست. دورکیم در اشاره به آنچه که زندگی بین‌المللی می‌خواند از تعالی جوامع ملی سخن می‌گوید به نحوی که به تلویح بیانگر آن است که در قرن بیستم مقوله‌ای از مسائل مطرح خواهد شد که به سطوح فراملی و تمدنی، نه جوامع ملی به مفهوم دقیق کلمه، تعلق خواهد داشت. دورکیم در جای دیگری می‌گوید که در دنیای مدرن مقوله‌های تفکر هر روز بیشتر از پیش خود را از لنگرگاه ملی رها می‌کنند. ماکس وبر اما دلمشغولی به نوع بشر را گونه‌ای کهنه‌پرستی کاریزماتیک می‌دانست. در هر حال وبر به خوبی می‌دانست که روندی در دنیای مدرن جریان دارد که این وضعیت را دشوار کرده است که فرد فقط عضو ساده‌ی یک جامعه‌ی معین باشد. برای وبر جهان به عنوان یک کل اساساً محل درگیری ملت‌ها بود (رابرتسون؛ 1382: 61-65).

کچویان (1387: 48) می‌گوید که در جامعه‌شناسی کلاسیک، هیچ‌جا به اندازه‌ی مارکس نمی‌توان پیشینه‌ی جهانی‌شدن را پیدا کرد. در حالیکه سایر کلاسیک‌ها، از عام شدن تجدد صحبت می‌کنند اما در مارکسیسم، جهانی‌شدن به همان معنایی است که نظریه‌های جهانی‌شدن مدنظر دارند. در مارکسیسم جهانی‌شدن به علاوه‌ی عام‌گرایی⁵ به معنای یکی شدن روابط و پیوند ملت‌ها و نزدیکی زمانی-مکانی آنهاست. از نظر مارکس، جهانی‌شدن ضرورت چاره‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری تلقی می‌گردید.

با وجود این باید گفت که جامعه‌شناسی کلاسیک در دوره‌ی 1890-1920 که زمان-مکان با سرعت زیادی در حال فشرده شدن بود، درباره‌ی این درهم‌فشرده‌گی کمتر بحث کرده است. در این زمینه تنها شناخت‌های کلی وجود داشت. وبر می‌دانست آنچه را که گیدنز وجه نهادی تجدد می‌خواند در حال گسترش به سراسر جهان است، همچنین دورکیم چنان که خودش گفته است به ظهور شکلی از یک حیات بین‌المللی و ضرورت افزایش جهان‌وطنی واقف و علاقمند بود. با این حال آنها بیشتر بر مسئله‌ی رابطه‌ی فرد و جامعه و با اندکی تفصیل بیشتر بر تجدد غربی متمرکز بودند. همانطور که رابرتسون (1382: 231) می‌گوید: «به طور کلی اندیشه‌ی غالب در دوره‌ی پایه‌گیری جامعه‌شناسی دانشگاهی تا آنجا که اصولاً موضوع بین‌المللی و جهانی مطرح بود، این بود که جوامع درگیر چیزی شبیه تنازع بقای داروینی هستند. نقص بزرگ جامعه‌شناسی در گذشته و حتی اکنون در پرداختن به مسائل فراتر از جامعه‌ی ملی این است که جامعه‌شناسی تز کلی ایدئولوژی یا فرهنگ مشترک ملی را پذیرفته است».

به این ترتیب جامعه‌شناسی چشم‌اندازش را در مرزهای ملی محبوس کرد. با پذیرفتن همگنی فرهنگی جوامع ملی، جامعه‌شناسی کلاسیک در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و ربع اول قرن بیستم به طور عمده به مسئله تجدد و همچنین جوامع ملی می‌پرداخت. اینکه جوامع از نظر فرهنگی همگن هستند با تصویر همگن از جوامع ملی به عنوان یک واحد ملازمست دارد. کنار گذاشتن این تصور و پرداختن به تکثر قومی و فرهنگی، راه را برای مطالعه جامعه جهانی باز کرد. البته این به معنی نابود شدن جوامع ملی نیست بلکه تنها نگرش سنتی به جوامع ملی است که کنار گذاشته می‌شود.

¹ Marx

² Durkheim

³ Weber

⁴ Simmel

⁵ Universalism

جهانی شدن نظریات جامعه‌شناسی

همانطور که گفتیم در جامعه‌شناسی کلاسیک اصولاً مطالعه‌ی جامعه‌شناسانه به معنی تمرکز بر مسائل داخلی جوامع مدرن بوده است و همانطور که رابرتسون (1382: 49) می‌گوید این سنت با پیدایش رشته‌ی روابط بین‌الملل درست در دوره‌ای که جامعه‌شناسی کلاسیک مرحله‌ی تکامل خود را طی می‌کرد بیش از پیش تقویت شد. به این ترتیب تقسیم‌کاری به وجود آمد که در آن رشته‌ی جامعه‌شناسی (و انسان‌شناسی) به مطالعه‌ی جوامع به صورت تطبیقی می‌پرداخت در حالیکه رشته‌ی روابط بین‌المللی به آنها در حال کنش متقابل نگاه می‌کرد.

در دهه 1960، جامعه‌شناسان در قالب روابط بین‌الملل به مطالعه‌ی جهانی به عنوان یک کل روی آوردند. در اینجا که نگاه وحدت‌انگار از جامعه بود که تسلط داشت، به طوری که مسائل مربوط به مسیر نوسازی¹ و توسعه جوامع ملی در قالب مطالعات تطبیقی صورت می‌گرفت و الزامات جهانی آن نادیده گرفته می‌شد. نظریات نوسازی، جوامع را تنها به صورت تطبیقی و آن هم با معیار غرب مورد مطالعه قرار می‌داد و نگاهشان به جوامع در قالب یک تصویر نظام‌مند جهانی نبود. بنابراین همه این نظریه‌ها و بسیاری دیگر از نظریه‌های جامعه‌شناسی گذار از جماعت² به جامعه³ (گماین‌شافت و گزل‌شافت) را در مرکز تحلیل‌های خود قرار داده بودند.

نظریات جامعه‌شناسی بین دو جنگ جهانی به کشورهای دیگر وارد شد. در دهه‌ی 1950 و 1960 به خصوص این نظریه نوسازی بود که به کشورهای دیگر راه پیدا کرده بود. به این ترتیب کشورهای دیگر تحت تأثیر نظریات جامعه‌شناسی درباره سازمان جامعه ملی قرار گرفتند. در دهه 70 و 80، والرش‌تاین⁴ از یک سو و رابرتسون از سوی دیگر، با نظریات نوسازی و انگاره تک‌خطی از مدرنیته شدن به مخالفت برخاستند. این هر دو متفکر، جهان را به عنوان یک کل و یک نظام در نظر گرفتند. آنها جهان‌بودگی را محور تحلیل خود قرار دادند، در حالیکه نظریات نوسازی اساساً جامعه‌بودگی را تکیه‌گاه تحلیل خود قرار داده بودند (پولادی، 1381: 18). باید به این مطلب اشاره کرد که پارسونز⁵ هم ضمن آنکه درباره‌ی جامعه (ملی) بسیار بحث کرده است در عین حال بر چند بعدی بودن نظریه اجتماعی خاصه در ارزیابی پیامد تجدد تأکید می‌کند و به سهم خود به نظم جهان نیز عمیقاً توجه دارد (رابرتسون؛ 1382: 292).

این مطلب را باید اضافه کرد که «جهانی» شدن نظریات جامعه‌شناسی و تحلیل جهان به عنوان یک واحد، به تعریف «جامعه» در نظریات مختلف هم مرتبط است. در جامعه‌شناسی دو معنای عمده از «جامعه» وجود دارد. نزد افرادی چون مارکس و وبر و والرش‌تاین، جامعه معنای وسیعی دارد و شامل تکنولوژی، اقتصاد، سیاست، و فرهنگ می‌شود. جامعه‌شناسی به همی این فرآیندها و مخصوصاً روابط بین آنها علاقمند است. در مقابل یک معنای محدودتری از جامعه که معادل با نظام اجتماعی است وجود دارد. در اینجا جامعه، نظامی از روابط اجتماعی است. دورکیم و پارسنز و جامعه‌شناسان پوزیتیو به همین معنا، جامعه‌شناسی را مطالعه علمی جامعه می‌دانند، به همین ترتیب نظام‌های سیاسی و اقتصادی هم قابل تعریف هستند. این معنای محدود مورد انتقاد طیف وسیعی از جامعه‌شناسان قرار گرفته است. جهانی‌شدن، یکی از فرآیندهای زمانه‌ی ماست. مطالعات جهانی‌شدن، به ارتباط فرآیندهای پهن‌دامنه اقتصادی، سیاسی، تکنولوژیک، و فرهنگی می‌پردازد که با تعریف اول از جامعه هماهنگ است. وقتی

¹ Modernization

² Community

³ Society

⁴ Immanuel Wallerstein

⁵ Parsons

این فرآیندها، فرآیندهای جهانی باشند، در نتیجه فهم وسیع‌تری از جامعه و به تبع آن مفاهیم تازه برای توصیف واقعیات در حال ظهور مورد نیاز است (خوندکر¹؛ 2004: 2).

پایان قلمروگرایی روش‌شناختی²

نیروهای جهانی‌شدن، اعتبار مطالعات محدود به یک قلمرو را زیر سؤال می‌برد و همه علوم اجتماعی را گرفتار هرج و مرج می‌کند. فهم صحیح زمینه‌های جهانی می‌تواند زمینه‌ساز تغییرات اساسی در علوم اجتماعی باشد. زمینه‌های اروپامحور علوم اجتماعی مانع به کارگیری مناسب آنها در سایر قسمت‌های جهان می‌شود. زمینه‌محور بودن علوم اجتماعی، به این معناست که تناسب و اعتبار آن را باید با توجه به این مسئله در نظر گرفت. جهانی‌شدن منجر به ایجاد زمینه جدیدی برای علوم اجتماعی می‌شود (ریگز³؛ 1998). دیگر نمی‌توان با فرض همگن بودن جوامع ملی از جنبه‌های جهانی آن غافل شد. گسترش جوامع ملی در قرن بیستم یکی از وجوه جهانی‌شدن است. بنابراین لزوم یک درک کلی از جهان به چشم می‌خورد.

با عبور از قلمروگرایی در علوم اجتماعی، رویکردهای قدیمی پژوهش باید اصلاح شوند. قلمروگرایی روش‌شناختی به معنای درک دنیای اجتماعی و تحقیق درباره‌ی آن در چارچوب وابسته به یک قلمرو جغرافیایی است. جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان، اقتصاددانان، و عالمان سیاست، معمولاً جامعه و فرهنگ و اقتصاد و سیاست را بر حسب واحدهای قلمرویی درک می‌کنند. از همین رو معمولاً جوامع را وابسته به قلمروهای آنها تعریف می‌کنند؛ مثل جامعه‌ی چینی، جامعه‌ی ایرانی و غیره. شولت (1382: 65) می‌نویسد:

«قلمروگرایی روش‌شناختی مانند همه‌ی تدابیر تحلیلی، مستلزم ساده‌سازی است، و در نخستین مرحله ظهور بررسی‌های اجتماعی، میان‌برهای ذهنی بسیار کارآمدی را پیشنهاد داده است. در مجموع نظام دولت‌های وستفالی⁴ که در قرن هفدهم ظاهر شد و در اواسط قرن بیستم در سراسر دنیا گسترش یافت، در اصل قلمروگراست. شکل‌های اصلی هویت‌های جمعی (یعنی گروه‌های قومی و ملت‌های دارای دولت) طی این دوره مرجع‌های قلمروی برجسته و آشکاری داشته‌اند. بنابراین قلمروگرایی روش‌شناختی بازتاب شرایط اجتماعی دوره‌ی خاصی است که در آن واحدهای ارضی مرزبندی شده، چارچوب جغرافیایی اصلی برای سازمان اجتماعی در سطح کلان را تشکیل دادند».

امروزه جهانی‌شدن گسترده و سریع، منجر به تجدیدنظر در مفاهیم مورد استفاده می‌شود. در شرایطی که حیات اجتماعی، ابعاد جهانی قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده است، باید مفاهیم تازه‌ای برای زندگی اجتماعی غیرقلمروگرا ترسیم شود. سازمان‌های اجتماعی وابسته به قلمروهای جغرافیایی تحت تأثیر گسترش ارتباطات، سفرها، محصولات جهانی، گردش مالی جهانی، شرکت‌ها و سازمان‌های فراملیتی به شدت تغییر کرده است.

در واقع می‌توان گفت که اجازه دادن به قلمروگرایی روش‌شناختی برای حفظ موجودیت خود در دنیای معاصر که در حال جهانی‌شدن است، خطرناک خواهد بود. نخست اینکه فرضیات قلمروگرایی درباره‌ی فضا در رابطه با مسائل زیست‌محیطی جهانی آشکارا نامناسب است. به همین ترتیب اگر امروز، بخش‌های قابل توجهی از سرمایه‌داری با خودمختاری نسبی از فضای وابسته به قلمرو عمل می‌کند، در این صورت چارچوب‌های ذهنی قدیمی نمی‌توانند مسائل مربوط به عدالت در توزیع را که همواره با فرآیندهای انباشت مازاد همراه است، آن طور که باید و شاید مورد رسیدگی قرار دهند. همچنین، یک نظریه سیاسی که معتقد است دنیای معاصر فقط از ساختارهای اجتماع و دموکراسی وابسته به قلمرو تشکیل شده است، کهنه و قدیمی تلقی می‌شود. امروزه شواهد فراوان حاکی از این است که جهانی‌شدن معاصر چالش‌های گسترده‌ای را برای یکپارچگی زیست‌محیطی، عدالت

¹ Khondker

² Methodological Territorialism

³ Riggs

⁴ Westphalian states-system

اجتماعی، به هم پیوستگی اجتماعی، و دموکراسی ایجاد کرده است. بنابراین، دعوت برای طرح‌ریزی روش‌شناسی فوق‌قلمروگرا چیزی بیش از یک بحث نظری تلقی می‌شود (شولت؛ 1382: 66).

چالش امر جهانی و امر محلی

با اینکه در نظام جهانی، جوامع ملی دیگر سلطه مطلق ندارند و نسبی شده‌اند، اما در نظامی که قدرت‌های سیاسی و فرهنگی در آن متکثر شده‌اند، وجود و حضور جوامع ملی به شکل تازه‌ای امکان‌پذیر شده است و نباید یکسره حکم به محو آنها داد. رابرتسون (1382: 28) می‌گوید: «کنون خطوط مرزی رسمی بین امور داخلی و خارجی در حال محو شدن است. این وضعیت جدید خود دو جنبه دارد. از یک سو با ایجاد سازمان‌ها، نهادها و جنبش‌های فراملی (مثل سرمایه‌داری جهانی و وسایل ارتباط جمعی) مرز بین جوامع، نفوذپذیر و بیش از گذشته در معرض فشارهای بیرونی قرار گرفته است. به سخن دیگر به دلیل عوامل مختلفی مثل بالارفتن آگاهی‌های مربوط به جوامع دیگر (که ممکن است حتی سخت تحریف شده باشد) و نیز وفاداری نسبت به گروه‌های داخلی جوامع دیگر (که بسیاری از آن، ولی نه همه‌ی آن ناشی از مهاجرت‌هاست) و همین‌طور بین‌المللی شدن اقتصاد ملی و سرانجام نفوذ اقتصادهای خارجی مسائل مربوط به جوامع ملی و اقتصاد ملی هر روز پیچیده‌تر می‌شود. البته این روند سراسری نباید ما را به این فکر سوق دهد که جوامع ملی در حال زوالند یا اهمیت خود را از دست می‌دهند».

پایان قلمروگرایی در نتیجه‌ی جهانی‌شدن به معنای پایان قلمروها نیست. درست است که شرایط و ساختارهای جدید اجتماعی را دیگر نمی‌توان تنها بر مبنای قلمروهای جغرافیایی درک کرد، اما قلمروها حضور دارند و شکل‌دهنده‌ی بخشی از حیات اجتماعی ما هستند. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که در حال جهانی‌شدن است، نه دنیایی که به طور کامل جهانی شده است. هنوز هم مشاهده می‌کنیم که بخشی مهمی از فرهنگ، ارتباطات، کالاهای و روابط ما محلی است و هنوز بسیاری از شرایط محلی، درگیر روابط جهانی نشده است. به بیان شولت (1382: 68) ضرورتی که پیش روی پژوهش‌های اجتماعی قرار دارد، بررسی دقیق تأثیر متقابل جهان‌گرایی و قلمروگرایی است. برای مثال در مورد رسانه‌های گروهی جهانی، فرهنگ‌های محلی می‌توانند تفسیرهای بسیار متفاوتی از تولیدات رسانه‌های گروهی جهانی داشته باشند.

جهانی‌شدن به هیچ وجه به معنای همگن شدن جامعه جهانی و همگرا شدن جوامع ملی نیست. آلبرو (1380: 100) می‌گوید: «شاکله عصر جهانی تا حد زیادی به وسیله‌ی امور جهانی و به همان اندازه امور ضدجهانی تعیین می‌شود. در واقع تنش میان این دو است که ویژگی و شخصیت عصر جهانی را تعریف می‌کند».

مسئله اصلی و بحث برانگیز در ادبیات موجود در دهه اخیر پیرامون جهانی‌شدن، چگونگی تأثیرگذاری آن بر حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی بشر بوده است. آیا جهانی‌شدن فرآیندی همگراست یا واگرا؟ نسبت میان این دو گرایش در دوره‌های مختلف زمانی و همچنین در موضوعات گوناگون متفاوت بوده است. در یک دهه‌ی اخیر، همراه با زیر سؤال رفتن بنیادهای قطعیت‌بخش مدرنیته گرایش واگرایی فرآیند جهانی‌شدن قدرت بیشتری یافته است. بر این اساس جهانی‌شدن تنها به مفهوم شیوع و سلطه‌ی جلوه‌های تمدن غرب نیست بلکه مقاومت‌های فرهنگ‌های حاشیه‌ای را نیز در بر می‌گیرد (فضلی؛ 1380: 22).

تحقیقات میان‌رشته‌ای

در شرایط جهانی‌شدن، رشته‌های تثبیت‌یافته به شکل غربی، فاقد مفاهیم و شیوه‌های لازم برای درک و حل مشکلات جامعه جهانی می‌باشند. در حال حاضر، با زمینه‌های متنوعی روبرو هستیم که در آن متخصصان از دو یا چند رشته با هم همکاری

می‌کنند تا شیوه‌های تازه برای درک جهان بیابند (حافظیان؛ 1381: 217). به این ترتیب این فرصت ایجاد می‌شود که طیفی از پدیده‌های اجتماعی مورد بررسی قرار گیرند که در شرایط تخصصی بودن کامل رشته‌ها، مورد توجه قرار نمی‌گیرند.

از نظر شولت (1382: 244) گسترش مشکلات فوق‌قلمرویی موجب تشدید نیاز به فراروندگی تقسیم‌بندی‌های علمی قراردادی هنگام اجرای بررسی‌های اجتماعی شده‌اند. برخی از نظریه‌پردازان نگرش چندرشته‌ای را مطرح کرده‌اند، که در آن پژوهشگران رشته‌های گوناگون هر کدام با رویکرد خود در یک پژوهش مشترک شرکت می‌کنند. دیگران نگرش میان‌رشته‌ای را مطرح کرده‌اند، که در آن پژوهشگران به اقدامات دیگر برای تلفیق اصول و ابزارهای رشته‌های گوناگون بررسی علمی روی می‌آورند. برخی از اندیشمندان پا را از این حد فراتر گذاشته و نگرش پسارشته‌ای را بیان کرده‌اند، یعنی ابداع روش‌شناسی‌های بنیادی جدیدی که بر رشته‌های جداگانه مطالعه متکی نیستند. رویکرد نظام جهانی که به ویژه با کارهای ایمانوئل والرشترین رابطه دارد، نمونه‌ای از نگرش پسارشته‌ای است.

ظهور فوق‌قلمروگرایی در بخشی از عقب‌نشینی پژوهش‌های وابسته به رشته‌های علمی نقش داشته است، زیرا تقسیم‌بندی‌های علمی اغلب، به جای پیشبرد دانش روابط جهانی، مانع آن شده است. ارتباطات جهانی، بازسازی اقتصاد جهانی و تخریب محیط زیست جهانی تعدادی از مسائل معاصر است که فقط تا حدود - و غالباً به طور ناکافی - با رشته‌های علمی منفرد می‌توان آن را درک کرد. بنابراین چندان عجیب نیست که عرصه‌های میان‌رشته‌ای مثل مطالعات رسانه‌ای، و اقتصاد سیاسی و علوم محیطی بین‌المللی تشکیل شده‌اند. امروزه نشریات علمی میان‌رشته‌ای برای بررسی مسائل جهانی تاسیس شده‌اند.

تحقیقات منطقه‌ای

در چند دهه اخیر تئوری‌های کلان تغییرات انقلابی زیر سؤال رفته‌اند. گذر زمان نشان داد که تئوری‌های کلان علوم اجتماعی عصر جامعه‌شناسی کلاسیک موفق نبوده‌اند و از همین رو همراه با خاص‌شدن حوزه‌های مطالعاتی مباحث تئوریک و نظری جنبه بومی پیدا کرده‌اند. در جامعه‌شناسی کلاسیک، ماهیت اساسی تئوری‌های کلان را تغییرات گسترده تکنولوژیکی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی غرب که باعث تسلط اروپا بر جهان شد تشکیل می‌داد. امروزه همراه با فرآیند جهانی‌شدن، در تعداد زیادی از دانشگاه‌های بزرگ جهان، مطالعات علوم اجتماعی مربوط به مناطق و حوزه‌های مختلف بومی شده‌اند. در دهه اخیر مطالعات مقایسه‌ای و تطبیقی در علوم اجتماعی رنگ باخته و به جای آن مطالعات منطقه‌ای رواج پیدا کرده است. امروزه مطالعات منطقه‌ای بین رشته‌ای به عنوان یکی از پیامدهای جهانی‌شدن در دانشگاه‌های مطرح جهان نهادینه شده‌اند و مراکز عمده تحقیقاتی جهان، امروزه به طرف تخصصی کردن مطالعات منطقه‌ای پیش رفته‌اند.

علوم اجتماعی در دو دهه اخیر به جای تأکید بر فرآیندهای عام، متمایل به تمرکز بر موارد خاص مطالعاتی است. رشد تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی همچون اینترنت و دسترسی آسان‌تر به اطلاعات و داده‌های دقیق از مناطق مختلف جهان این فرصت را ایجاد کرده است که علوم اجتماعی تخصصی‌تر شود. امروزه در عرصه‌های متفاوتی همچون مطالعات منطقه‌ای، تحقیقات اجتماعی تمایل دارند تا به جای تأکید بر مباحث مقایسه‌ای بر موارد خاص و محلی تأکید کنند. حاصل چنین روندی این است که جریانات و الگوهای اجتماعی، اقتصادی و پدیده‌های فرهنگی به نحو دقیقی بررسی می‌شوند (افضلی؛ 1380: 24).

تفاوت مطالعات منطقه‌ای اخیر با امثال آن در گذشته این است که این است که خود این مطالعات جنبه‌ی جهانی و بین‌المللی گرفته است. یعنی بسیاری از سازمان‌هایی که به مطالعات منطقه‌ای می‌پردازند خود سازمان‌های بین‌المللی هستند و از طرف دیگر نگاهی که بر این مطالعات غلبه دارد نگاه جهانی است. مطالعات منطقه‌ای در اصل پس از جنگ جهانی دوم و با ظهور دولت‌های جدید و از ضرورت شناخت نسبت به این دولت‌ها به وجود آمد و پیش‌فرض آن این بود که این کشورهای در حال توسعه، به دنبال مدرن شدن و غربی شدن است. پیش‌فرض دیگر آن مطالعات منطقه‌ای این بود که خارجی‌ها با نگاه علمی بهتر می‌توانند شرایط یک کشور را تبیین کنند. جهانی‌شدن همه‌ی این پیش‌فرض‌ها را از بین برد. جهانی‌شدن نیاز به مطالعات

منطقه‌ای غرب‌محور را سست کرد، باعث پذیرفتن تنوع و تکثر شد و مطالعه‌ی یک جامعه و فرهنگ را تنها در زمینه‌ی خودش قابل قبول می‌داند.

تحقیقات جهانی

از نظر آبرو اصل جهانی‌شدن جامعه‌شناسی محصول آزادی جامعه‌شناسان در کار کردن با دیگران در هر نقطه‌ی کره‌ی زمین و درک فرآیندهای دنیایی است که در آن و بر روی آن کار می‌کنند، او می‌گوید جهانی‌شدن همچنین به این معنا است که اولاً جامعه‌شناسان با انواع گوناگونی از گویش‌ها و قرائت‌های جامعه‌شناختی روبرویند و ثانیاً باید بر مسئله‌ی جهانی‌شدن به عنوان یک فرآیند مربوط به سطح تازه‌ای از واقعیت اجتماعی متمرکز شوند، آبرو می‌افزاید که این واقعیت تازه را به بهترین وجه به عنوان جامعه جهانی می‌توان تعریف کرد (رابرتسون؛ 1382: 59). آبرو در تقسیم‌بندی خود از مراحل جامعه‌شناسی، مرحله پنجم را جهانی‌شدن نام‌گذاری می‌کند که به معنی تکامل پیوندهای ملی میان اعضای انجمن‌های مستقل جامعه‌شناختی، به ویژه از طریق کمیته‌های پژوهش انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و کنفرانس‌های بین‌المللی تخصصی است.

مارتینز (1383: 208) می‌گوید در شرایط نظام صنعتی، علوم اجتماعی به شدت در معرض تأثیرات نیروهای سیاسی و فرهنگی بودند. فی‌الواقع، در رشته جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی‌های ملی‌ای به بقای خود ادامه می‌دهند که تجسم‌کننده ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های دولت-ملت‌هایی هستند که خود در درون آن‌اند. در سطح جهانی، سوای مقولات فرانظریه و مفهوم‌سازی‌های نظری و روش‌شناسی، مسائلی نیز در ارتباط با تأمین هزینه پژوهش مطرح است. تا وقتی که سازمان‌های حرفه‌ای تحقیق و دانشگاه‌ها شروع به حمایت از تحقیق در خصوص موضوعات جهانی نکنند، برای اکثریت قاطع عالمان اجتماعی اجرای تحقیقات نظام‌مند در چنین سطحی دشوار خواهد بود. بعضی سازمان‌های بین‌المللی مثل شورای تحقیقات علوم اجتماعی (در آمریکا) در حال برنامه‌ریزی برای مراحل تازه سازماندهی تحقیقات بین‌المللی و راه‌اندازی شبکه تحقیقات مشترک به منظور پیش‌بردن فهم توسعه در متن جهانی‌شدن هستند. به هر حال، اغلب این تحقیقات، جزو تحقیقات مطالعات منطقه‌ای هستند که بر جنبه‌های فراملی و جهانی‌ای که در جهان امروز بسیار برجسته‌اند تأکید نمی‌کنند. علاوه بر این، زمانی که به طور جدی جهانی‌شدن تحقیقات علمی اجتماعی را مد نظر قرار می‌دهیم، می‌باید به شیوه‌ای انتقادی بر اصول فرهنگی گسترده‌ای تأمل کنیم که اخلاق تحقیقاتی ما را در هر کشور در بر گرفته‌اند و این‌که چگونه آن‌ها با اخلاق تحقیقاتی همکاران ما در خارج سازگار یا ناسازگارند.

نتیجه‌گیری: تاثیر جهانی‌شدن بر آموزش علوم اجتماعی

تا اینجا از این صحبت کردیم که جهانی‌شدن چه تأثیری بر علوم اجتماعی و به طور خاص جامعه‌شناسی دارد. حالا وقت آن است که به موضوع اصلی مقاله، یعنی آموزش علوم اجتماعی در عصر جهانی‌شدن بپردازیم. به طور کلی باید بگوییم که یکی از انواع تأثیراتی که جهانی‌شدن بر روی علوم اجتماعی می‌گذارد، تأثیری است که بر آموزش این علوم ایجاد می‌کند. در طول قرن گذشته، علوم اجتماعی از شکل یک مباحثه صرف فکری که مخصوص قشر خاصی از اندیشمندان بود خارج شد و در قالب یک رشته دانشگاهی، به یکی از ارکان جامعه جدید تبدیل شد. رشته‌ای که در یک ساز و کار بوروکراتیک، به انتخاب و تعلیم دانشجویان می‌پردازد به نحوی که آن‌ها را آماده حضور در عرصه تحقیق و پژوهش اجتماعی کند؛ تحقیقاتی که نقش مهمی در شکل‌گیری فرآیندهای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری در جوامع جدید دارد. از این رو، آموزش علوم اجتماعی در قالب یک رشته دانشگاهی، نیازمند توجه همیشگی به تغییرات و تحولات است، چرا که دانش‌آموختگان این رشته‌ها باید توان تجزیه و تحلیل مناسبات و مسائل تازه را داشته باشند.

اول از همه باید به این اشاره کرد که خود پدیده جهانی‌شدن یک موضوع تازه در علوم اجتماعی به شمار می‌رود. سرفصل‌های آموزش علوم اجتماعی نمی‌تواند بی‌تفاوت به این موضوع تازه باشد و حتماً باید آن را در بر بگیرد. به صورت سنتی،

تجدد را باید مهمترین سرفصل علوم اجتماعی دانست. در واقع وارد کردن موضوع جهانی‌شدن در سرفصل‌های آموزشی علوم اجتماعی به این معناست که دیگر نمی‌توان بحث تجدد را (لااقل به شکل گذشته) مهمترین موضوع مورد مطالعه علوم اجتماعی بدانیم، و جهانی‌شدن به انحای مختلف در علوم اجتماعی بحث می‌شود.

آنچنانکه گیلن¹ (2001: 254) می‌گوید جامعه‌شناسی به روش‌های مختلف وارد بحث جهانی‌شدن می‌شود. نظریه‌پردازان اجتماعی، فهمی از دلالت‌های تاریخی و طبیعی جهانی‌شدن را ایجاد می‌کنند. جامعه‌شناسان به جنبه‌های فرهنگی، بازاندیشانه و زیبایی‌شناسانه جهانی‌شدن علاوه بر جنبه‌های سیاسی و اقتصادی آن توجه می‌کنند. همچنین جامعه‌شناسان تطبیقی، درباره تأثیرات جهانی‌شدن روی شباهت‌ها و تفاوت‌های بین ملت‌ها نظریه‌پردازی می‌کنند. جامعه‌شناسان در این راه باید به مطالعه ادبیات سایر رشته‌ها درباره جهانی‌شدن بپردازند.

طرح موضوعات و مسائل جدید و پرداختن به همه جوانب و پیامدهای جهانی‌شدن، در آموزش علوم اجتماعی جای خاصی دارد. موضوعاتی مثل بروز ساختارهای جدید جهانی، گسترش نهادهای فراملی، افزایش ارتباطات جهانی، سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی، تلاش‌ها جهت هماهنگ‌سازی اقتصاد جهانی، روابط شخصی فراملی، تعاملات و ادراکات بین‌فرهنگی، تغییرات پرشتاب با دامنه تأثیرگذاری وسیع، روابط و الگوهای تازه در قشربندی و نابرابری، انجمن‌های داوطلبانه‌ای که از مرزهای ملی گذر می‌کنند، جنبش‌های محیط زیست و طرفداران صلح و فمینیست‌ها از جمله مسائلی است که مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنین تأثیر متقابل امر محلی و امر جهانی موضوع بسیار مهمی است، به عنوان مثال اینکه اجتماعات محلی چگونه با امور جهانی برخورد می‌کنند.

پرداختن به موضوع جهانی‌شدن و آموزش آن نمی‌تواند بدون توجه به مفاهیم، نظریه‌ها، مدل‌ها، و روش‌های تازه صورت بگیرد و همه این موارد در آموزش علوم اجتماعی باید مورد تأکید قرار گیرد. در مورد مفاهیم جدیدی که در آموزش باید مورد توجه قرار گیرد، باید دقت کرد که همه مفاهیم پیشین در نظریه‌های علوم اجتماعی، از قبیل جامعه، فرهنگ، طبقه، قشربندی، فاصله اجتماعی، هویت و غیره به طور عمده در یک زمینه محلی تحت عنوان جامعه ملی تعریف می‌شده است. جامعه ملی به صورت معمول و مرسوم دارای وحدت و همگنی تصور می‌شد و مفاهیم دیگر در چنین زمینه‌ای مورد تعریف و استفاده قرار می‌گرفت. اما جهانی‌شدن زمینه‌ی تازه‌ای برای طرح مفاهیم جدید و به خصوص بازتعریف مفاهیم پیشین به حساب می‌آید. مفاهیم مرسوم گذشته، با آن تعریف قبلی، توان نشان دادن واقعیات نو را ندارد.

از لحاظ نظری، آموزش علوم اجتماعی باید همراه با دید وسیع‌تر و توجه به زمینه جدید یعنی دخیل کردن نظام جهانی همراه باشد. دیگر نمی‌توان با آموزش سنت‌های قدیمی در نظریه اجتماعی، دانش‌آموختگان این رشته‌ها را آماده شناخت جهان به عنوان یک کل کرد. این تا اندازه‌ی زیادی به علت پیوند تنگاتنگ نظریات جامعه‌شناسی با تجدد و غرب‌محور بودن آن است. جهانی‌شدن به عنوان یک دوره‌ی کیفی جدید، از یک سو نهادها، ساختارها و الگوهای رفتاری گذشته را به یک سو می‌نهد و از سوی دیگر نهادها و ساختارها و ارزش‌های تازه‌ای را به وجود می‌آورد. در سال‌های اخیر اما گفتمان جهان‌بودگی تقریباً به گفتمان مستقلی تبدیل شده است که از صرف دلالت‌های اقتصادی و سیاسی فراتر رفته است. از این منظر، تأکید بر تأثیر متقابل اجزای نظام جهانی است و آن رویکرد خطی تکامل‌گرایانه‌ی تجدد کمرنگ می‌شود.

دید وسیع‌تر در آموزش به این معناست که جامعه‌ی ملی، یکتا زمینه‌ی فرآیندها شناخته نشود. امر محلی وابسته به امر جهانی است و برعکس. وابستگی‌های سیاسی و اجتماعی رو به افزایش است و وقایع و فرآیندهای دور بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. علاوه بر ابعاد عینی جهانی‌شدن که در وابستگی نهادی و فشرده‌گی زمانی-مکانی، و همچنین الگوهای تازه ساختارهای اجتماعی بیان می‌شود، بعد ذهنی آن هم قابل توجه است، که شامل بر آگاهی جهانی (علاوه بر آگاهی ملی، طبقاتی و غیره) است که بروز آن

¹ Guillen

از لحاظ فردی به معنای تجربه جهان به عنوان یک کل و از لحاظ جمعی به معنای شکل گرفتن فرهنگ تازه حاصل از ارتباطات گسترده است. اینها همه موضوعاتی است که در آموزش نظری علوم اجتماعی باید دیده شود.

روش‌شناختی علوم اجتماعی، که همیشه یکی از مهمترین قسمت‌های آموزش علوم اجتماعی بوده است، در عصر جهانی‌شدن مورد جرح و تعدیل زیادی قرار گرفته و باید بگیرد. روش‌شناسی تازه، متناسب با مفاهیم و مبانی نظری تازه طرح می‌شود. همانطور که اشاره شد، قلمروگرایی روش‌شناختی جای خود را با فوق‌قلمروگرایی داده است. پرداختن به مسائل و موضوعات جدید (حتی مشکلاتی مثل آلودگی محیط زیست، تروریسم، آلودگی ناشی از انرژی‌های مختلف)، باید با توجه به فرآیندهای جهانی و نظام جهانی صورت بگیرد. در نتیجه روش‌های ساده‌ی مطالعاتی پیشین از قبیل نظرسنجی‌ها و پرسشنامه‌های محدود به یک جامعه محلی، به تنهایی کمکی به درک علل واقعی رویدادها و وضعیت‌ها نمی‌کند، بلکه تبیین شرایط تازه باید با نگاهی عمیق به پویای جهان همراه باشد.

البته این را هم باید از قول شولت (1380: 243) افزود که جهانی‌شدن بر بسیاری از مسائل روش‌شناختی مربوط به بررسی‌های اجتماعی تأثیر نگذاشته است. برای مثال، در خصوص موضوع عامل-ساختار، جهانی‌شدن موجب تغییر عقیده کلی اراده‌گرایان و گرایش به سوی ساخت‌گرایان و یا بر عکس نشده است. به همین ترتیب، ظهور فوق‌قلمروگرایی موجب نشده است که ماده‌گرایان به سوی ایده‌آلیست‌ها روی آورند، یا بر عکس. همچنین جهانی‌شدن فزاینده باعث تغییرات کلی در دورنمای رابطه‌ی میان واقعیت‌ها و ارزش‌ها، و دیدگاه‌های مربوط به رابطه‌ی میان نظریه و عمل نشده است. این مسائل روش‌شناختی به طور مستقیم با شکل فضای اجتماعی رابطه ندارند.

به طور کلی، مهمترین نتیجه‌ای که از بحث پیرامون جهانی‌شدن و جامعه‌شناسی می‌توان گرفت این است که دیگر نمی‌توان فارغ از مطالعه‌ی کل جهان کاری کرد. دیگر نمی‌توان مانند گذشته هر منطقه از جهان را به عنوان نوعی از سرزمین خودبسنده، با مردمان، فرهنگ، زبان، دین، نهادها و مشکلات خاص خودش، تصور کرد. جهانی‌شدن باعث شده است که مطالعات منطقه‌ای به شدت تحت تأثیر قرار گیرند و تا حدود زیادی بی‌اعتبار شوند. در این میان تصور سنتی جامعه‌شناختی که بر اساس آن جامعه، مجموعه‌ی منسجم و به هم‌پیوسته‌ای از ساختارها و کارکردهاست که به وسیله دولت-ملت حاکم اداره می‌شود تغییر اساسی می‌کند. به نظر می‌رسد که ما به لحاظ کیفی در دوره‌ی جدید هستیم که ما را به بازنگری بنیادین در مفاهیم نظری و می‌دارد. بسیاری از پژوهشگران جهانی‌شدن دلالت‌های گسترده‌ای را که جهانی‌شدن برای علوم اجتماعی دارد از حیث فرانظریه، چهارچوب مفهومی، روش‌شناسی‌ها و اشکال نهادی بازمی‌شناسند. در بسیاری از شاخه‌های علوم اجتماعی فرآیند انتقادی تعدیل مفاهیم در حال روی دادن است تا به این وسیله بتوان واقعیت‌های در حال ظهور جهانی‌شدن را فراچنگ آورد.

در پایان باید به دو جنبه دیگر از تأثیر جهانی‌شدن بر آموزش علوم اجتماعی اشاره کرد. اول اینکه گستردگی مطالبی که تا کنون بیان شد، به این معناست که تنها در چارچوب یک علم و یک رشته دانشگاهی نمی‌توان به کنه واقعیات و فرآیندها دست یازید. اینگونه است که پیوندهای ضروری میان رشته‌های موجود شکل می‌گیرد که در نتیجه آن تحقیقات و آموزش‌های میان‌رشته‌ای و فرارشته‌ای گسترش می‌یابد. دوم اینکه از لحاظ سازمانی، رشد فناوری اطلاعات، همراه با سهولت ارتباطات فراگیر جهانی منجر به ایجاد روابط بین‌المللی جامعه‌شناسان و پایه‌گذاری سازمان‌های تحقیقاتی بین‌المللی و منطقه‌ای شده است. به این ترتیب به اشتراک گذاشتن تجربیات بین‌المللی در آموزش و در تحقیق بخشی از ساز و کارهای این سازمان‌ها خواهد بود.

در نتیجه به بیان رابینسون¹ (1998: 589) یک حوزه بین رشته‌ای از مطالعات فراملی قابل پیش بینی است که از چهارچوب تحلیلی دولت-ملت جداست و موضوع آن پدیده‌ها و فرآیندهای فراملی است (برای مثال جهانی‌شدن اقتصاد، فراملی شدن دولت‌ها، طبقات، فرآیندهای سیاسی، و فرهنگ و همچنین فرآیندهای یکپارچگی موجود در سرتاسر جهان مثل اتحادیه

¹ Robinson

اروپا)، به علاوه مطالعات فراملی باید با سایر حوزه‌های مطالعاتی در تعامل باشد تا تغییراتی که جهانی‌شدن در هر قسمتی به بار می‌آورد روشن شود. سهم اصلی حوزه جدید، فقط معرفی موضوعات جدید مطالعاتی نیست، بلکه پایان بخشیدن به مرکزیت دولت-ملت‌ها در مطالعات اجتماعی و پیدا کردن سناریوهای پیچیده‌ای است که تعامل فضای پیشین دولت-ملت با فضای جدید فراملی را نشان دهد. به این ترتیب در دهه‌های اخیر خطوط تحقیقاتی مختلفی شکل گرفته، که مطالعات فراملی می‌تواند آنها را غنی‌تر کند: تحقیقاتی در زمینه نیروی کار بین‌المللی، مهاجرت بین کشورها، شهرهای جهان، نژاد و قومیت در فضای جدید جهانی، جنبش‌های جدید اجتماعی، سازمان‌های غیردولتی و فراملی، نظم جهانی و غیره.

منابع

- آلبرو، مارتین (1380). *عصر جهانی (جامعه‌شناسی پدیده‌ی جهانی‌شدن)*. ترجمه نادر سالارزاده. تهران. نشر آزاداندیشان. چاپ اول.
- افضل‌ی، رسول (1380). *بررسی تأثیرات فرآیند جهانی‌شدن بر علوم اجتماعی*. نشریه اندیشه صادق، زمستان 80. صص 18-27.
- پولادی، کمال (1381). *درآمدی جامعه‌شناسی بر جهانی‌شدن*. نشریه گزارش گفت و گو، شماره 5، بهمن و اسفند 81. صص 17-19.
- حافظیان، محمدحسین (1381). *کندوکاوی در آثار جهانی‌شدن بر علوم اجتماعی*. نشریه راهبرد، شماره 23، بهار 81. صص 211-224.
- رابرتسون، رونالد (1382). *جهانی‌شدن، تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی*. ترجمه کمال پولادی. تهران. نشر ثالث. چاپ دوم.
- شولت، یان آرت (1382). *نگاهی موشکافانه بر پدیده‌ی جهانی‌شدن*. ترجمه مسعود کرباسیان. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ اول.
- عاملی، سعیدرضا (1383). *جهانی‌شدن‌ها: مفاهیم و نظریه‌ها*. ارغنون، شماره 24. صص 1-57.
- کجویان، حسین (1387). *نظریه‌های جهانی‌شدن و دین*. تهران. نشر نی. چاپ دوم.
- گیدنز، آنتونی (1387). *جهان رها شده*. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران. انتشارات علم و ادب. چاپ دوم.
- مارتینز، روبن (1383). *جهانی‌شدن و علوم اجتماعی*. ترجمه حامد یوسفی. نشریه ارغنون، تابستان 83. صص 193-210.
- هلد، دیوید و مک‌گرو، آنتونی (1382). *جهانی‌شدن و مخالفان آن*. ترجمه عرفان ثابتی. تهران. نشر ققنوس. چاپ اول.
- Guillen, Mauro (2001). Is Globalization Civilizing, Destructive or Feeble?. Annual Review of Sociology. Vol 27. Pp 235-260.
- Khondker, Habibul (2004). Glocalization as Globalization: Evolution of a Sociological Concept. Bangladesh e-Journal of Sociology, Vol. 1. No. 2.
- Martinelli, Alberto (2003). Global Order or Divided World?. Current Sociology. Vol 51. No 2. Pp 95-100.

- Riggs, Fred W (1998). Beyond Area Studies. International Sociological Association. Research Committee on Comparative Sociology. Montreal.
- Robinson, William (1998). Beyond Nation-State Paradigms: Globalization, Sociology, and the Challenge of Transnational Studies. Sociological Forum. Vol 13. No 4. pp 561-594.